



پسری کہ
رئیس چہرور
شر

دن گاتمن

مترجم: مونا قائمی

فہرست

- مقدمہ: فلیپ فلاپ بزرگ ۵
۱. یک فرصت ۹
۲. بانوی اول ۱۵
۳. بیایید با ہم قراری بگذاریم ۲۲
۴. روز خوب ۳۳
۵. مأمور سرویس مخفی: جان دوئی ۴۷
۶. تور کلاسی ۶۲
۷. سبک زندگی آمریکایی ۷۹
۸. مشغول کار شدن ۸۴
۹. گپ و گفت خودمانی توئیتی ۱۰۰
۱۰. رژہ بی پایان ۱۰۴
۱۱. ضربہ مرگبار نینجا ۱۱۳
۱۲. یک اشتباہ مرگبار ۱۲۲

مقدمه

فلیپ فلاپ بزرگ

درست رأس ظهر ۲۰ ژانویه، من در برابر مردم آمریکا ایستادم، دست راستم را بالا بردم و کلمات زیر را تکرار کردم:

«من، جادسون مون، سوگند یاد می‌کنم که در نهایت وفاداری، مجری وظایف ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا باشم و با تمام توانی که دارم، از قانون اساسی ایالات متحده پاسداری، مراقبت و دفاع کنم.»

خب! من بچه‌ای بودم که رئیس جمهور آمریکا شدم. از لحظه‌ای که سوگند یاد کردم، دیگر یک پسر بچه سیزده ساله اهل مدیسون ویسکانسین نبودم، بلکه رهبر آمریکا و قدرتمندترین فرد این کشور بودم.

این اتفاق چگونه روی داد؟

۱۳. میلر جانی ۱۲۵
۱۴. چند شب مسحورکننده ۱۳۷
۱۵. عرصه‌های فاجعه‌آمیزتر ۱۵۳
۱۶. پرت و پلا ۱۵۹
۱۷. بازگشت بانوی اول ۱۶۶
۱۸. عشق و نفرت ۱۷۰
۱۹. زمین گیر ۱۷۶
۲۰. آتش بازی در نوامبر ۱۸۲
۲۱. سورپرایز کریسمس ۱۹۳
۲۲. اختیارات ویژه ۲۰۰
۲۳. آدم مردمی ۲۰۵
۲۴. ملاقات با یک مرد دیوانه ۲۱۱
۲۵. بازی مجازی ۲۲۱
۲۶. جنگ جهانی چهارم ۲۲۵
۲۷. یک قهرمان ۲۳۵
- تلاش خوبی بود ۲۴۶

اگر کتاب پسری که می خواست رئیس جمهور شود را خوانده باشید، از رویدادهای باورنکردنی ای که باعث پیروزی من در انتخابات اخیر شدند، آگاه شده‌اید. اگر هم نخوانده‌اید، اشکال ندارد. قصه‌اش طولانی است و من خلاصه می‌کنم.

یک روز بعد از مدرسه داشتیم با دوستم، لین برینارد یللی تللی می‌کردم که او به شوخی پیشنهاد کرد که یک بچه برای ایالات متحده رئیس جمهور خوبی می‌شود. بچه‌ای مثل من! برای تفریح و مسخره‌بازی دل به دلش دادم.

بعد همه چیز مثل یک گلوله برفی بزرگ‌تر و بزرگ‌تر شد. لین واقعاً نابغه است و برای جمع‌آوری میلیون‌ها دلار برای تأمین هزینه‌های تبلیغاتی من برنامه‌ریزی کرد. او به من گفت که چه کار کنم، چه رفتاری داشته باشم و چه حرف‌هایی بزنم. سپس برچسب‌های روی سپر ماشین‌ها و توتی‌شرت‌ها را طراحی و برنامه‌های تبلیغاتی تلویزیونی را مدیریت کرد. او حتی برنامه‌ریزی کرد که چگونه می‌شود در قانون اساسی بازنگری کرد تا از آن پس هر شهروند آمریکایی بدون محدودیت سنی بتواند در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند.

البته ما شانس هم آوردیم، چون کاندیدای حزب دموکرات آن سال یک کودن درست و حسابی بود. کاندیدای جمهوری خواه هم دائماً سر جایش وول می‌خورد و حرکات تند و سریعی داشت. ظاهراً

مردم مرا به خاطر شوخ‌طبعی و خل‌مشنگ بازی‌هایم پسندیده بودند. به همه اینها این واقعیت را هم اضافه کنید که من موهای خوبی دارم. نکته اصلی این بود که من در نظر سنجی‌ها جلو افتادم. من موقعی متوجه شدم که نامزدی من برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری یک شوخی بزرگ نیست که دیگر خیلی دیر شده بود. حالا دیگر مثل قطاری بودم که از ریل خارج شده بود و برای متوقف کردن آن هیچ کاری از دست کسی بر نمی‌آمد. مردم آمریکا تصمیم گرفتند مرا به عنوان جوان‌ترین رئیس جمهور آمریکا انتخاب کنند. من واقعاً اتفاقی را که روی داده بود باور نمی‌کردم.

آن وقت من چه کردم؟

در شبی که انتخاب شدم، استعفا دادم! درست شنیدید. کنار کشیدم! در تلویزیون حاضر شدم و حسابی سر آمریکایی‌ها داد زدم که چرا این قدر احمق هستند که یک پسریچه را برای ریاست جمهوری کشورشان انتخاب کرده‌اند؟ همه از اینکه من فرصت رئیس جمهور شدن را پس زده بودم، جوش آورده بودند. مادرم در تلویزیون ملی پس افتاد و بی‌هوش شد.

«بسیار خوب هم میهنان من! من به اینجا آمده‌ام که بگویم تغییر عقیده داده‌ام. شما که بهتر از من می‌دانید. تغییر عقیده دادن کاری است که سیاستمداران دائماً دارند انجام می‌دهند. به این کار می‌گویند